

---

سرشناسه : جهاندیده، عبدالغفور، ۱۳۴۷-

عنوان و نام پدیدآور : حماسه‌سرایی در بلوچستان (پژوهشی در حماسه‌های قومی بلوج،  
متن کامل منظومه‌ها با آنونیسی، ترجمه، بررسی و تحلیل هرکدام) /  
عبدالغفور جهاندیده.

مشخصات نشر : تهران: معین، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهر : ۶۰۸ ص.

شابک : 978-964-165-048-5

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.

موضوع : شعر حماسی بلوجی.

موضوع : شعر حماسی بلوجی - ترجمه شده به فارسی.

ردیف‌نامه کنگره : ۱۳۹۰ ح۹/ج۲۵۳/PIR

ردیف‌نامه دیوبی : ۸۰/۵۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۰۸۹۷۴

---

# حمسه‌سرایی در بلوچستان

(پژوهشی در حمسه‌های قومی بلوج، متن کامل منظمه‌ها با  
آوانویسی، ترجمه، بررسی و تحلیل هر کدام)

دکتر عبدالغفور جهاندیده

(عضو هیئت علمی دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار)



انتشارات معین



دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار



انتشارات معین



دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی جا بهار

روبروی دانشگاه تهران، فخر رازی، فاتحی داریان، پلاک ۳  
صندوق پستی ۱۳۱۴۵-۷۷۵      تلفن ۰۵۹۹۲-۶۶۴۰۷۷۷۲ و ۰۵۹۹۲-۶۶۴۰۵۹۹۲  
[www.moin\\_publisher.com](http://www.moin_publisher.com)  
E-mail: [info@moin\\_publisher.com](mailto:info@moin_publisher.com)

جهاندیده، عبدالغفور  
 חמاسه سرایی در بلوچستان

چاپ اول: ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

طرح جلد: بهادر نادری

صفحه آرایی: علم روز

لیتوگرافی: طیف نگار - چاپ: مهارت

حق چاپ محفوظ است

تلفن مرکز فروش: ۰۵۹۹۲-۶۶۴۱۴۲۳۰ - ۰۵۹۹۲-۶۶۴۰۵۹۹۲

قیمت ۱۲۰۰ تومان

## فهرست

|         |  |
|---------|--|
| ۱۱..... | پیشگفتار                                   |
| ۱۵..... | مقدمه                                      |
| ۱۹..... | نشانه‌های آوانویسی                         |
| ۲۱..... | دیباچه                                     |
| ۲۱..... | تاریخچه سرزمین و مردم بلوچستان.            |
| ۳۱..... | پراکنده‌گی قومی بلوچان                     |
| ۳۱..... | بلوچستان ایران.                            |
| ۳۲..... | بلوچستان پاکستان                           |
| ۳۳..... | کوچ و بلوج                                 |
| ۳۴..... | واژه بلوج                                  |
| ۳۶..... | نژاد و خاستگاه کوچ و بلوج.                 |
| ۳۹..... | مذهب و کیش بلوچان در گذشته و حال           |
| ۴۱..... | قوم بلوج در شاهنامه فردوسی                 |
| ۴۲..... | زبان بلوچی                                 |
| ۴۷..... | گویش‌های مهم بلوچی                         |
| ۴۷..... | گویش شرقی                                  |
| ۴۷..... | گویش غربی                                  |
| ۴۹..... | رابطه زبان بلوچی با زبانهای باستانی ایران. |
| ۵۱..... | پارسی باستان                               |

|     |  |
|-----|--|
| ۵۱  | اوستایی                                    |
| ۵۲  | فارسی میانه(پهلوی)                         |
| ۵۳  | رسم الخط زبان بلوچی                        |
| ۵۷  | جایگاه زبان پارسی دری در میان مردم بلوچ    |
| ۵۷  | فارسی زبان نوشتاری در گذشته بلوچستان       |
| ۵۸  | فارسی زبان ادبی در بلوچستان                |
| ۵۹  | پارسی زبان دوم دینی در بلوچستان            |
| ۶۰  | ارتباط واژگانی بلوچی با پارسی دری          |
| ۶۳  | ادیبات منظوم حماسی                         |
| ۶۳  | حماسه                                      |
| ۶۵  | تقدیم شعر حماسی بر انواع دیگر شعر          |
| ۶۷  | گونه‌های حماسه                             |
| ۶۷  | گونه‌های حماسه از دید ساختار               |
| ۶۹  | حماسه‌سرایی در بلوچستان                    |
| ۷۰  | قدمت داستانها منظومه‌های بلوچی             |
| ۷۱  | شیوه انتقال داستانها و منظومه‌ها           |
| ۷۱  | پهلوان(خنیاگر - گوسان)                     |
| ۷۴  | موضوع حماسه‌های بلوچی                      |
| ۷۵  | دسته‌بندی حماسه‌های بلوچی از نظر درون مایه |
| ۷۶  | ویژگی‌های منظومه‌های حماسی بلوچی           |
| ۸۳  | برخی از ویژگی‌های فنی حماسه‌های بلوچی      |
| ۸۳  | پهلوانان                                   |
| ۸۶  | جنگ و لشکر کشی                             |
| ۸۷  | سلاح و ابزارهای جنگی                       |
| ۸۸  | اسب  |
| ۹۳  | وصف میدان جنگ                              |
| ۹۶  | میار و میار جلی                            |
| ۹۹  | سوگند و پیمان                              |
| ۱۰۰ | اقوام و ملل                                |
| ۱۰۱ | فال و پیشگویی                              |

|     |   |
|-----|---|
| ۱۰۳ | کین ورزی و انتقام   |
| ۱۰۴ | جایگاه زنان در حماسه‌های بلوچی  |
| ۱۰۸ | حماسه‌های منظوم در زمان معاصر   |
| ۱۰۹ | حماسه‌های دینی در ادبیات بلوچی  |
| ۱۱۱ | برخی از منظومه‌های حماسه‌های دینی بلوچی   |
| ۱۱۲ | داستان منظوم حضرت علی(ع) و بانو حنفه  |
| ۱۱۲ | گزارش چکیده داستان  |
| ۱۱۵ | منظومه حماسی جنگ آدم با کافران  |
| ۱۱۵ | گزارش چکیده داستان  |
| ۱۱۹ | برخی مهم ترین آثار حماسی بلوچی از آغاز تا اکنون                                   |
| ۱۲۰ | رُمانس در ادبیات بلوچی  |
| ۱۲۱ | حماسه رند و لاشار   |
| ۱۲۱ | معرفی کوتاه شخصیت‌های حماسه رند و لاشار   |
| ۱۳۲ | چکیده داستان حماسه رند و لاشار  |
| ۱۳۹ | آزمونهایی که شاه از میرچاکر گرفت تا نیرو و مردانگی او را بیازماید.                |
| ۱۴۲ | بررسی و تحلیل حماسه رند و لاشار   |
| ۱۴۳ | حماسه رند و لاشار از نظر موضوع  |
| ۱۴۳ | حماسه رند و لاشار از نظر قدمت   |
| ۱۴۳ | وزن و قالب منظومة حماسی رند و لاشار   |
| ۱۴۴ | درونمایه و طرح اصلی حماسه رند و لاشار   |
| ۱۴۶ | سنجهش حماسه رند و لاشار با حماسه ملی (شاهنامه فردوسی)                             |
| ۱۴۹ | آزمون پهلوانی میرچاکر در حماسه رند و لاشار و سنجهش آن با آزمون پهلوانی در شاهنامه |
| ۱۵۱ | اهمیت آزمون در شاهنامه  |
| ۱۵۱ | آزمون فریدون پسران را   |
| ۱۵۲ | آزمودن سرو (شاه یمن) پسران فریدون را  |
| ۱۵۳ | آزمایش بهرام گور برای رسیدن به پادشاهی  |
| ۱۵۴ | بررسی برخی از ویژگی‌های آثار حماسی در حماسه رند و لاشار                           |
| ۱۵۸ | متن بلوچی حماسه رند و لاشار   |
| ۲۳۱ | مفاحره‌های لاشار و رند  |
| ۲۳۱ | مفاحرۀ چیست؟  |

|     |   |
|-----|---|
| ۲۳۲ | چکیده مفاخره نخست(خطاب گوهرام به چاکر)              |
| ۲۳۴ | چکیده مفخره دوم(پاسخ چاکر به گوهرام)                |
| ۲۳۵ | تحلیل و بررسی مفخره‌های گوهرام و چاکر               |
| ۲۴۰ | متن مفخره رند ولاشار ؛ خطاب گوهرام به چاکر          |
| ۲۵۴ | مفخره رند ولاشار ؛ خطاب چاکر به گوهرام              |
| ۲۶۵ | حماسه بازی و فتح دهلی                               |
| ۲۶۵ | معرفی کوتاه برخی از شخصیت‌های حماسه بازی و فتح دهلی |
| ۲۶۶ | چکیده داستان حماسه بازی و فتح دهلی توسط بلوچان      |
| ۲۶۸ | حماسه بازی و فتح دهلی از نظر قدمت                   |
| ۲۶۹ | بررسی و تحلیل حماسه بازی و فتح دهلی                 |
| ۲۷۰ | متن حماسه بازی و فتح دهلی                           |
| ۲۸۵ | حماسه هقل   |
| ۲۸۵ | معرفی کوتاه شخصیت‌های داستان همل                    |
| ۲۸۸ | چکیده داستان حماسی همل                              |
| ۲۸۸ | همل و چاکر کولواهی                                  |
| ۲۹۰ | نبرد همل با شیر                                     |
| ۲۹۱ | نبرد همل با فرنگیان                                 |
| ۲۹۲ | قالب و ساختار حماسه همل                             |
| ۲۹۳ | حماسه همل از نظر قدمت                               |
| ۲۹۳ | حماسه همل از نظر موضوع                              |
| ۲۹۴ | برخی از ویژگی‌های آثار حماسی در ماجراهای حماسی همل  |
| ۲۹۶ | درونمایه و طرح اصلی حماسه همل                       |
| ۲۹۸ | مفخره‌های همل و چاکر کولواهی                        |
| ۲۹۸ | پیغام کولواهی به همل                                |
| ۳۰۲ | پیغام دوم کولواهی به همل                            |
| ۳۰۸ | پاسخ همل به پیغام و رجزخوانی کولواهی                |
| ۳۱۶ | متن نبرد همل و شیر                                  |
| ۳۳۶ | متن نبرد همل با فرنگیان(برنگالی‌ها)                 |
| ۳۴۱ | حماسه بالاچ   |
| ۳۴۱ | معرفی کوتاه شخصیت‌های داستان حماسه بالاچ            |

|     |   |
|-----|---|
| ۳۴۵ | چکیده داستان حماسی بالاچ  |
| ۳۵۵ | سرانجام بالاچ و نکیو  |
| ۳۵۷ | بررسی و تحلیل حماسه بالاچ   |
| ۳۵۸ | وزن و قالب سرودهای حماسه بالاچ  |
| ۳۵۹ | حماسه بالاچ از نظر موضوع  |
| ۳۶۰ | حماسه بالاچ از نظر قدمت   |
| ۳۶۱ | درونمایه و طرح اصلی حماسه بالاچ   |
| ۳۶۲ | بررسی برخی از ویژگی‌های آثار حماسی در داستان حماسی بالاچ                  |
| ۳۶۴ | سنجهش حماسه بالاچ با برخی از حماسه‌های ایرانی                             |
| ۳۶۴ | یادگارزیران   |
| ۳۶۴ | ویژگی‌های همانند دو پهلوان، زریر و بالاج                                  |
| ۳۶۶ | دوندگی بالاچ، روئین تنی اوست  |
| ۳۶۸ | ترازدی بالاچ  |
| ۳۷۲ | متن حماسه بالاچ ۱. ماجراهی دودا و کشته شدن او                             |
| ۳۸۲ | متن حماسه بالاچ ۲ اعتکاف بالاچ در درگاه لال شهباز و پیمان بستن او با نکیو |
| ۳۹۶ | متن حماسه بالاچ ۳ کمین بالاچ برای کشن بیگرو اشتباها کشته شدن ایسپ         |
| ۴۰۶ | متن حماسه بالاچ ۴ رجز خوانی بیگر در برابر بالاچ                           |
| ۴۱۲ | متن حماسه بالاچ ۵. رجز خوانی بالاچ در برابر بیگر                          |
| ۴۲۲ | متن حماسه بالاچ ۶. درخواست نکیو از بالاچ                                  |
| ۴۲۸ | متن حماسه بالاچ ۷ پاسخ بالاچ به نکیو                                      |
| ۴۳۵ | حماسه آدینگ   |
| ۴۳۵ | معرفی کوتاه شخصیت‌های داستان حماسی آدینگ گگ                               |
| ۴۳۸ | چکیده داستان حماسه آدینگ  |
| ۴۴۴ | ساختار و قالب منظومه‌های حماسه آدینگ                                      |
| ۴۴۶ | بررسی حماسه آدینگ از نظر دارا بودن سبک حماسی                              |
| ۴۴۶ | حماسه آدینگ از نظر قدمت   |
| ۴۴۷ | موضوع و درونمایه حماسه آدینگ  |
| ۴۴۹ | جایگاه قول و پیمان در داستان حماسی آدینگ                                  |
| ۴۵۰ | همانندیهایی بین پهلوانان حماسه آدینگ و حماسه ملی (شاہنامه فردوسی)         |

|   |     |
|---|-----|
| متن حماسه: ۱- پیغام آلی دگار به چاکر.....                   | ۴۵۲ |
| متن حماسه: ۲- پیغام متقابل آلی و چاکر کولواهی.....          | ۴۵۸ |
| متن حماسه: ۳- پاسخ آدینگ گنگ به چاکر کولواهی.....           | ۴۶۴ |
| متن حماسه: ۴- دپاسخ چاکر کولواهی به آدینگ گنگ.....          | ۴۷۲ |
| متن حماسه: ۵- پاسخ آدینگ گنگ به چاکر.....                   | ۴۷۸ |
| متن حماسه: ۶- پاسخ آدینگ گنگ به چاکر.....                   | ۴۸۲ |
| متن حماسه: ۷- طعنه فاطمه دخت آلی به همسرش آدم.....          | ۴۹۰ |
| متن حماسه: ۸- پیغام آدینگ گنگ به چاکر کولواهی و کشن او..... | ۵۰۰ |
| <b>حماسه للّا</b>   |     |
| معرفی داستان .....  | ۵۱۳ |
| چکیده داستان .....  | ۵۱۴ |
| معرفی منظومه‌های داستان للا و گراناز .....                  | ۵۱۶ |
| بررسی و تحلیل داستان .....                                  | ۵۱۷ |
| پیغام گراناز به للا .....                                   | ۵۲۰ |
| پاسخ للا به گراناز .....                                    | ۵۲۸ |
| سرانجام حماسه للّا .....                                    | ۵۳۴ |
| <b>حماسه کمیر</b> .....                                     | ۵۳۷ |
| چکیده داستان حماسی میر کمیر (مطابق متن منظومه) .....        | ۵۳۷ |
| حmasه کمیر از نظر موضوع .....                               | ۵۴۱ |
| حmasه کمیر از نظر قدمت .....                                | ۵۴۱ |
| بررسی ساختاری حماسه کمیر .....                              | ۵۴۳ |
| بررسی محتوایی حماسه کمیر .....                              | ۵۴۳ |
| متن حماسه کمیر .....  | ۵۵۲ |
| یادداشتها .....   | ۵۷۹ |
| <b>کتاب‌نامه</b> .....                                      | ۵۹۹ |

## پیشگفتار

یکی از کهن‌ترین و بنیادین‌ترین و پایدارترین هنگارها و ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی و تیره‌شناختی ایران آن است که همواره تیره‌هایی گوناگون از ایرانیان در سرزمینی که از آن همه آنان شمرده می‌شود، در کنار یکدیگر می‌زیسته‌اند.

دیرینگی این پدیده تا بدان پایه است که در اسطوره‌ها و رزم‌نامه‌های ایرانی نیز، بازتابی گسترده یافته است. نمونه را در شاهنامه، نامه ورجاوند فرهنگ و منش ایرانی، بارها از تیره‌ها و مردمان گوناگون در قلمرو پهناور ایران‌زمین سخن رفته است که هر کدام درخشی ویژه خویش داشته‌اند و رنگ و نشان و نگاره‌ای که آنان را از دیگر ایرانیان بازمی‌شناسانیده است. این تیره‌ها، در جنگ‌های بزرگ و سراسری، گرد می‌آمده‌اند تا در فرمان پادشاه روزگار دشمنان درازدست و آزمند و تازشگر را از مرزهای این سرزمین سپند اهورایی براند و بتارانند. گاه نیز، این تیره‌ها به زبانی ویژه و دیگران سخن می‌گفته‌اند؛ زبانی که هرچند یکی از زبان‌های ایران بوده است، دیگر ایرانیان آن را در نمی‌یافته‌اند. از این روی، همواره در درازنای تاریخ ایران، زبانی فراگیر و همگانی روایی داشته است که همه ایرانیان، در پیوند و گفت‌و‌گوی با یکدیگر، آن را به کار می‌گرفته‌اند. این زبان که زبان دیوانی و فرهنگی در سراسر ایران‌زمین می‌شده است، چونان رشته‌ای استوار و ناگستینی، همه ایرانیان را با یکدیگر می‌پیوسته است و پایگاه و پایه‌دانی می‌بوده است، پایایی و ماناگی فرهنگ و منش ایرانی را در پهنه زمان و تاریخ، یا به گفته‌ای نغزت و باریک‌تر، آنچه را آن چیستی ایرانی یا جهان ایرانی می‌نامیم.

در ایران نو، یا ایران پس از اسلام، زبان پارسی دری که زبان مردم خراسان بوده است، بخت آن را می‌باید که زبان فراگیر دیوانی و فرهنگی ایران بشود؛ زبانی که می‌توانیمش زبان میهنی نامید؛ زیرا زبانی است که همه تیره‌های ایرانی، با هر گویش و زبان بومی، آن را در گفت‌وگوی با یکدیگر به کار می‌گیرند و آنچه را خوش می‌دارند، بدان می‌نویستند یا در آن می‌سرایند. هم از آن است که زبان پارسی دری که در آغاز زبان بومی خراسانیان بوده است، بهره‌مند از مایه و توان همه ایرانیان که بی‌هیچ گمان، در شمار هنرورترین و زیباپرست‌ترین مردمان جهانند، آن‌چنان گستردگی و پروردگی یافته است و ساخته و سُتوار، نغز و نازک، دلنشین و دلنشان، شکرین و شیوا، پندارخیز و اندیشه‌انگیز گردیده است که می‌سزد و می‌برازدش زبان سپند سرود و سرّواد و سخن نامیدن. هر آن‌کس که با ادب پارسی به بسندگی آشنایی دارد، هر آینه بر آن خواهد رفت که سترگ‌ک‌ترین و ستوده‌ترین و سُتوارترین شاهکارهای شعری جهان، در گونه‌هایی از ادب چون: رزنمنامه و رازنامه و بزم‌نامه، یا چامه و چارانه، یا غزل و رامشنامه در این زبان دلاویز آفریده شده است.

با این همه، آنچه از یاد نمی‌باید برد آن است که آفریده‌ها یادگارهای ادبی ایران تنها آنها نیست که در زبان پارسی دری پدید آمده است و شگفتی و ستایش جهانیان را برانگیخته است و برمی‌انگیزد. در پاره‌ای از زبان‌ها و گویش‌های بومی نیز، سرودها و نوشته‌هایی آفریده شده است که در مایه و پایه خویش، ارزشمندند و شایسته درنگ و بررسی. گاه، این آفریده‌های ادبی بومی چنان پرورده و پرمایه بوده‌اند که خاستگاه شاهکاری در ادب پارسی شده‌اند. برجسته‌ترین و آشناترین نمونه از این گونه مرزبان‌نامه است، یکی از نامدارترین کتابها در نثر نگارین و هنرورزانه پارسی. این کتاب بر پایه کتابی نوشته به زبان طبری پدید آمده است. نویسنده آن یکی از باوندیان و فرمانرانان طبرستان، مرزبان رستم شروین بوده است. این کتاب آن‌چنان آوازه داشته است که عنصرالمعالی کیکاووس اسکندر، در قابوسنامه، آنگاه که می‌خواهد بزرگان و ناماوران تبارش را بر فرزندش، گیلانشاه برشمارد، نازان، از آن یاد می‌آورد:

جدّه تو، مادرم، دختر ملکزاده المرزبان بن رستم بن شروین بود که مصنّف  
مرزبان‌نامه است.<sup>۱</sup>

بر پایه آنچه نوشته آمد، گویش‌ها و زبان‌های بومی ایران که خوشبختانه شمارشان

۱. قابوسنامه، به اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی / ۵

بسیار است، گنجینه‌هایی فرهنگی اند که پر تلاش و نستوه، می‌بایدشان از گزند و آسیب پاس داشت. با کندوکاو درست و با آین در این گوییش‌ها و زبان‌ها و فرآورده‌های ادبی آنها، بخش‌ها و قلمروهایی تاریک و ناشناخته از فرهنگ و تاریخ ایران را می‌توان از پرده پوشیدگی بدر آورد و بر آفتاب افکند. یکی از این قلمروها زبانشناسی سنجشی است و دیگر ادب سنجشی. کندوکاو در سرودها و نوشه‌های بومی، بی‌هیچ گمان، ما را در شناخت ژرف‌تر و نغزت‌تر زبان و ادب پارسی نیز یاری می‌تواند داد.

اما این همه در گرو آن است که نخست این نوشه‌ها و سرودها گرد آورده شود و در دسترس پژوهندگان نهاده، گردآورده آنها نیز - ناگفته پیداست - کاری است باریک و دشوار و زمان‌بر. به ناچار، گردآورنده می‌باید کار خویش را با باوری استوار و شکیب و پشتکاری بسیار به انجام برساند.

کتابی که پیشاروی خواننده گرامی است، نمونه‌ای است درخشنان از کاری چنان. نویسنده پر تلاش و نیک‌کوشای آن، عبدالغفور جهاندیده، از آن روی که به زبان و ادب بلوجی که زبان بومی اوست، بس باورمند و دلبلسته است، سالیانی چند از زندگانی را در کار پژوهش و نگارش این کتاب کرده است و چشم‌اندازی فراخ و روشن و با آین از زبان و ادب بلوجستان را در برابر خواننده گسترده است. راستی را، او با نگارش این کتاب، یکی از ناشناخته‌ترین زبان‌های بومی ایران را، به شایستگی، به ایرانیان شناسانیده است، با «برگزد» کتاب و افکنندن نگاهی لغزان و شتابزده بر بخش‌های آن نیز، ارج و ارزش آن بر خواننده آشکار می‌تواند شد.

این کتاب که بُن پایان نامه دکتری آقای جهاندیده نیز بوده است، نخستین پژوهشی است که در زبان و ادب بلوجی به انجام رسیده است و به چاپ. این کتاب، بی‌گمان از این پس، بینادین ترین آبشخور پژوهندگان در این زمینه خواهد بود. برای این پژوهنده پر تلاش که کوشیده است، با نوشتمن این کتاب ارزنده، شناختی شایسته و درست و دانشورانه از زبان و فرهنگ بلوجان که یکی از کهن‌ترین و ریشه‌دارترین تیره‌های ایرانی اند به خواستاران و دوستاران بدهد، از درگاه دادر دادآفرین، کامگاری و بختیاری روزافزون آرزو دارم.

## مقدمه

انگیزه فراهم آوردن این دفتر، شور و اشتیاق فراوانی بود که برای شناساندن ادبیات بومی بلوچستان احساس می‌کردم. ادبیات بلوچی بویژه شعر، بخشی ناشناخته از ادبیات ایرانی است که از سوی پژوهشگران ایرانی مورد غفلت قرار گرفته است. اگر چه برخی از پژوهشگران غیر ایرانی، بویژه پاکستانی، برخی از اشعار کهن را گردآورده‌اند، اما به نحو همه جانبه و سزاوار، آن را مورد بررسی علمی و پژوهشی قرار نداده و حق مطلب را ادا نکرده‌اند.

پیشینهٔ پژوهش در شعر بلوچی، به اواخر قرن نوزده میلادی برمی‌گردد. پژوهشگران انگلیسی، نخستین کسانی بودند که به گردآوری شعر کهن بلوچی-که تا آن زمان شفاهی بود- پرداختند. مشهورترین این پژوهشگران، آقای «لانگ و رث دیمز» مؤلف کتاب<sup>۱</sup> *Popular poetry of the baloches* (شعر عامه بلوچ) است. زمانی که هندوستان مستعمره انگلیس و بلوچستان شرقی جزو خاک هندوستان به شمار می‌آمد، دیمز یکی از مأمورین دولت انگلیس در کشور هندوستان بود. دیمز در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: «اشعار بلوچ تا پیش از سال ۱۸۴۰ ناشناخته بود. تا این که شخصی به نام لیچ<sup>۲</sup>، نخستین کسی بود که در این سال، نمونه‌هایی از شعر بلوچی را در نوشته‌ای زیر عنوان طرحی از زبان بلوچی، در مجله انجمن آسیایی بنگال به چاپ رساند. چند سال پس از مرگ لیچ، ر. برتن<sup>۳</sup>، ترجمه انگلیسی سه تصنیف بلوچی را بدون نقل متن بلوچی، در سال ۱۸۷۷ در کتاب بازدید از سند چاپ کرد. دیمز پس از

لیچ در سال ۱۸۷۵ به گردآوری اشعار و تصنیف‌های بلوچی در برخی از قبیله‌های شرق یا شمال بلوچستان و نواحی سرزمین سند پرداخت و نمونه‌هایی از این اشعار را برای نخستین بار در سال ۱۸۸۱، در مقاله‌ای به نام طرحی از زبان بلوچی شمالی، در همان مجله آسیایی بنگال به چاپ رساند. پس از این که دیمز، بلوچستان را ترک کرد، ت. م. مایر<sup>۵</sup>، کار او را ادامه داد و نمونه‌هایی را در سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ منتشر کرد.<sup>۶</sup>

نگارنده این کتاب، علاوه بر اینکه، بلوچی زبان مادری اوست، سالهاست که در کنار مطالعاتی که در باره زبان و ادب فارسی انجام داده، به مطالعه و پژوهش در زمینه زبان و ادب بلوچی نیز پرداخته است.

شیوه پژوهش نگارنده، در گردآوری اشعار و سروده‌های بلوچی، بیشتر میدانی بوده است. اما در بحث سنجش‌های ادبی و برخی از توضیحات، از کتابها و تالیفات استادان و نویسنده‌گان بسیاری، بهره برده است.

منبع بنیادین بسیاری از این منظومه‌های بلوچی، دکلمه‌ها و آوازهای استاد کمالان هوت<sup>۷</sup> است. استاد کمالان برخی از این منظومه‌ها را در حضور نگارنده خوانده است و برخی دیگر را، علاقه‌مندان دیگری به مناسبت‌های گوناگون، در نوار کاست ضبط کرده‌اند و نگارنده در این پژوهش از آنها استفاده کرده است. علاوه بر یادداشت‌ها و دکلمه‌های استاد کمالان، از منابع شفاهی و مکتوب دیگر هم استفاده شده است. در نیم قرن اخیر برخی از پژوهشگران بلوج در پاکستان، برخی از این منظومه‌هارا گردآوری و چاپ کرده‌اند. البته قریب به اتفاق آنها از نظر شیوه‌های پژوهش، علمی نیستند.

در این کتاب، در ثبت منظومه‌ها، کوشش شده است که تلفظ و نوشن و ازهه، بر بنیاد گویش مکرانی باشد. این گویش از میان گویشهای گوناگون زبان بلوچی، ادبی تر و جنبه نوشتاری آن بیشتر رایج است. رسم الخط به کار رفته در واژه‌ها و متون بلوچی، بیشتر بر مبنای شیوه رایج سید ظهور شاه هاشمی<sup>۸</sup> است. این رسم الخط در میان نویسنده‌گان بلوج بیشتر طرفدار دارد؛ اگرچه برخی از نویسنده‌گان تغییرات جزئی ای در آن اعمال کرده‌اند. کلیه متون و واژه‌های بلوچی، در کنار رسم الخط بلوچی، به خط لاتین نیز نگارش یافته‌اند تا تلفظ و خواندن آنها آسانتر باشد.

هر شعر پس از نقل از روایتهای در دسترس، مورد تصحیح و ویراستاری نگارنده، قرار گرفته است و برای این که آسانتر خوانده شود؛ تلفظ آن، در برابر یکایک

مصراع‌ها، با خط لاتین نگاشته شده است.

در معنی اشعار کوشش شده است، تا لفظ به لفظ باشد، تا حدی که بتوان معنی و درونمایه آنها را دریافت. از ترجمة آزاد خودداری شده است تا خوانندگان و علاقه‌مندان ادبیات و زبانهای ایرانی، طبیعت و ساختار زبان و ادب بلوچی را در سنجش با زبان و ادب فارسی، آسانتر دریابند. در پایان جا دارد که از همگی استادان ارجمند که مرا در نوشتمن این کتاب یاری و تشویق کردند، سپاسگزاری کنم، بویژه دکتر میرجلال‌الدین کزازی و خانم دکتر معصومه موسایی و دکتر اورنگ ایزدی که هر کدام از آنها پیشنهادها و نکات دقیقی را به این جانب یادآوری کرده‌اند.

از رئیس محترم دانشگاه دریانوردی و علوم دریانوردی چابهار جناب آقای دکتر آکاتی و همکاران گرامی ام دکتر سیاره، دکتر خوش‌سیما، دکتر هراتی و دکتر کیانی و سرکار خانم دکتر عطاران که در چاپ این کتاب همکاری کردند، سپاسگزارم.

از خانواده محترم خود و دوستان عزیزی که در مراحل تحقیق و نوشتمن این کتاب، قبول زحمت فرمودند و با این جانب همکاری کردند، بویژه آقایان احمد ملazه‌ی و عبدالرحمان طاهرپور تشکر و قدردانی می‌کنم. آقای محمدحسین رئیسی همواره مشوق اصلی این جانب در پژوهش‌های محلی و بومی بلوچستان بوده است و کمک‌های مادی و معنوی وی در به چاپ رسیدن این کتاب بر نگارنده پوشیده نیست، وظيفة خود می‌دانم که صمیمانه از وی تشکر کنم. از مدیر محترم انتشارات معین جناب آقای صالح رامسری که چاپ این کتاب را با روی گشاده پذیرفتند و خدمتی درخور را در گسترش ادب ایران پذیرا گشتند، سپاسگزارم.

عبدالغفور جهاندیده  
تابستان ۱۳۸۹

## نشانه‌های آوانویسی

| مثال                                  | لاتین | واج       | مثال  | لاتین | واج                |
|---------------------------------------|-------|-----------|---|-------|--------------------|
| روک rōk روش                           | r     | ر         | سرگ sarag سرگ (سر، کله)                                       | a     | -                  |
| کار kār زن، بانوی زیبا                | ř     | ڏ         | پت pet پدر  | e     | -                  |
| زهگ zahg فرزند                        | z     | ز         | پل poll گل  | o     | -                  |
| تزن tažn طعنه و گواه                  | ž     | ڙ         | دار dār چوب، هیزم   | ā     | ا                  |
| پس pas بُز، گوسفند                    | s     | س         | مود mūd موی   | ū     | و                  |
| شات šāt شاد                           | š     | ش         | جیگ jīg یقه، گربیان.<br>(تلفظ مانند میز فارسی)<br>پل pill فیل | i ī   | ي                  |
| دارغ dāray داشتن (در گویش شرقی بلوجی) | γ     | غ         | رُوح rōč روز، خورشید  | ō     | و                  |
| کاسگ kāsag کاسه                       | k     | ک         | چیر čēr زیر، پنهان<br>نے nē نیست                              | ē     | يَسَه (ي)<br>مجھول |
| گل gal خوشحال                         | g     | گ         | بار bār بار   | b     | ب                  |
| لاب lāp شکم                           | l     | ل         | منو ma?ū ماهی مرکب)   | ?     | أ، ش، ع            |
| موز mōōr مورچه                        | m     | م         | پنت pant پند  | p     | پ                  |
| نود nōd ابر                           | n     | ن         | تَب tap تَب   | t     | ت                  |
| رینک rēŋk ریگ                         | ŋ     | (ن) (غنه) | پَن paθan پَن (در)<br>گویش شرقی بلوجی)                        | θ     | ث                  |
| واگ wāg افسار                         | W     | و         | وَث watt فتبلا چراغ   | t̪    | ث                  |
| کوگ kawg کبک                          | aw    | وَ        | خَذَا xodā خدا (در گویش<br>شرقی بلوجی)                        | x     | خ                  |
| سیل say تماثل                         | ay    | يَ        | جاک jāk فرباد   | j     | ج                  |
| پاز pāð پا (در گویش شرقی بلوجی)       | ð     | ڏ         | چَم čamm چشم  | č     | ج                  |
| دادد dadd قری، نیرومند                | đ     | ڏ         | دور dūr دور   | d     | د                  |

- در باره رسم الخط بلوچی، در دیباچه این کتاب توضیحاتی داده‌ایم. برای آشنایی بیشتر و پیش از خواندن متون بلوچی، به این توضیحات نگاه کنید.
- نشانه (°) بر روی همخوان نخست واژه یا هجا، نشانه ابتدا به ساکن بودن آن است. مانند: گوست gwast (گذشت/ فعل ماضی)
- نشانه (ء) در تلفظ، از فتحه کشیده‌تر و از «آ» کوتاه‌تر است. و معادل (ra)‌ای مفعولی و برخی از نشانه‌های دیگر و حروف اضافه فارسی است.
- نشانه «ء» (e / ey / ay) میان مضاف و مضاف الیه می‌آید و معادل کسره اضافه فارسی است. گاهی به عنوان مخفف ضمیر متصل مخاطب «ات» (مال تو) و ضمیر متصل غایب «اش» (مال او) نیز به کار می‌رود.
- نشانه (ء) به جای (و عطف) فارسی می‌آید.
- علامت اختصاری «نک» به معنی «نگاه کنید به:» است.

## دیباچه

### تاریخچه سرزمین و مردم بلوچستان

سرزمین بلوچستان، از لحاظ موقعیت جغرافیایی، به صورت سه بخش جداگانه در سه کشور ایران و پاکستان و افغانستان تقسیم شده است. این سرزمین بزرگ، در گذشته‌های نه چندان دور، یک سرزمین را تشکیل می‌داده و در طول تاریخ، بیشتر استان یا ناحیه‌ای تحت فرماتروایی ایران بزرگ بوده است.

در دوره هخامنشیان با توجه به کتبیه‌های شاهان هخامنشی، بخش وسیعی از این سرزمین به عنوان «مَكَّ» یاد شده است.<sup>۱</sup> امروزه نام مکران - که بر ناحیه جنوبی و ساحلی بلوچستان اطلاق می‌شود - به احتمال فراوان، از نظر ریشه با واژه «مَكَّ» ارتباط دارد. اگر «مَكَّ» نام قوم یا کسی یا جایگاهی باشد و «ان» پسوند نسبت مکان، یا «ان» جمع را بر آن بیفزایند، «مکان» یا «مَكِيَان» می‌شود. در این صورت، واژه مکران شاید تغییریافته آن به شمار آید یا این که با آن نسبتی داشته باشد. در ضمن «در کتاب استفان بیزانسی که از جغرافیانویسان یونان است اسم ولايت [مکران] به شکل ماکارنه دیده می‌شود» (بارتولد و، ۱۳۵۹: ۱۱۹) نویسنده‌گان ایرانی و ایرانی در کتابها و نوشته‌های مربوط به سرزمین بلوچستان و قوم بلوج، برای واژه مکران ریشه‌ها و تسمیه‌های گوناگونی آورده‌اند. برخی آن را نام کسی و برخی دیگر آن را تحول یافته واژه ماهیخوران و... دانسته‌اند.

علاوه بر کتبیه‌های هخامنشی هرودوت در اثر معروفش از میکیا (mekia) یا

ملکت (میکی‌ها) یاد کرده‌است. منظور وی از این عنوان نام بردن یک واحد جغرافیایی نبوده بلکه ذکر قومی خاص بوده است. از مطالب وی چنین استنباط می‌شود که در عصر هخامنشی این قوم در جنوب شرق ایران و در چهارچوب مرزهای بلوچستان امروزی زندگی می‌کرد. هردو دوت اقوام خراجگزار امپراطوری را در بیست ایالت کلی طبقه‌بندی کرده است. (صفرزادی، ۱۳۸۷: ۳۸۸)

در زمان ساسانیان به بلوچستان کوسون یا کوسوم (مستوفی احمد: ۱۱) می‌گفتند. این نام با نام «کوچ» بی ارتباط نیست. کوچ از قومهایی است که از زمانهای کهن در سرزمین بلوچستان زندگی می‌کرده است. و در منابع کهن، همواره با نام بلوچ همراه است.

با برچیده شدن فرمانروایی ساسانیان به دست تازیان مسلمان، دیری نگذشت که بلوچستان نیز به دست مسلمانان افتاد. در این هنگام، نام بلوچستان، همچنانکه در کتابهای تاریخی آمده است؛ مکران یا مکوران است.

«با بالاگرفتن کار یعقوب بن لیث صفاری، رویگرزاده سیستانی، وی از سال ۲۵۳ به بعد به تدریج به انضمام سرزمینهای اطراف سیستان به قلمرو حکومت خود پرداخت. نکته قابل توجه این جاست که با وجود مسجل بودن انضمام بلوچستان به قلمرو یعقوب در همان سالهای نخست امارتش، در متون تاریخی، اشاره مستقیمی به فتح بلوچستان از سوی یعقوب نشده است و ناچار باید گمان برد که در آن زمان، بلوچستان جزوی از کرمان به شمار می‌رفته است. در حکومت آل بویه نیز کرمان و بلوچستان منضماً در دست امرای آل بویه بوده‌اند. در زمان سلطنت غزنویان، بلوچستان و مکران از کرمان جدا بوده و در ابتدای کار سلطان محمود غزنوی، امیری که بیهقی از و با نام معدان یاد می‌کند بر آنجا حکومت داشته است که خراجگذاری سلطان غزنوی را پذیرفته بود. (سالار بهزادی، ۱۳۷۲: ۵۹.)»

خواجه نظام‌الملک توسي در کتاب سیاست نامه، در باره محمود غزنوی داستانی را آورده است که چگونه به سرکوب کوچ و بلوچ پرداخت. سپاهیان او چون با نبرد و رزم نتوانستند بلوچان را شکست دهند، به ترفند دست زدند و خروارها سیب آلوده به زهر را در نزدیکی کمینگاه آنان نهادند و خود رو به هزیمت نهادند. بلوچان که- نظام‌الملک از آنها به عنوان دزدان کوچ و بلوچ یاد می‌کند- «به دلی فارغ بارها را شکافتند

گرفتند و به کالا مشغول شدند و چون به خروارهای سیب رسیدند، درافتادند و پاک بغار تیدند؛ و به رغبت می‌خوردن و هر که نیافته بود بدو می‌دادند؛ و کم کس بود از ایشان که از آن سیب نخورد. چون ساعتی برآمد، یکیک می‌افتدند و می‌مردند (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۸۱) » و به قول دکتر باستانی پاریزی، سلطان محمود با این ترفند «اولین جنگ شیمیایی را با آنها به راه انداخت (باستانی پاریزی، ۱۳۷۰: ۷) » و هزاران تن از آنان را بکشت.

بیهقی در اثر گرانسینگ خود، در باره ولايت مکران و اختلاف پسران معдан، - که والي مکران بود - فصلی را اختصاص داده است. و می‌گويد که امير مسعود با سپاهی بزرگ به قصدار، مرکز مکران، حمله برد و عيسى مکرانی را که حاكم آنجا بود؛ بکشت و يكى از دست نشاندگان خود به نام بوالعسكر را - که برادر عيسى بود - به حکومت آنجا منصوب کرد.

« امير مسعود رضى الله عنه چون به هرات کار يك رویه شد... حاجب جامه دار را یارق تغمش نامزد کرد با فوجی قوى سپاه در گاهی و ترکمانان قزل و بوقه و کوکناتشی که در زینهار خدمت آمد بودند، و به سیستان فرستاد و از آنجا به مکران رفتند، و امير یوسف را با فوجی لشکر قوى به قصدار فرستاد گفت پشتیوان شماست تا اگر به مدد حاجت آید مردم فرستد و اگر خود باید آید باید... [عيسى] مکرانی چون خبر اين لشکرها و برادر بشنود کار جنگ بساخت و پياده‌اي بیست هزار كيچي و ريشي و مکرانی و از هر ناحيتي و هر دستي فراز آورد و شش هزار سوار و حاجب جامه دار به مکران رسید، و سخت هشيار و بيدار سالاري بود و مبارزى آمد نامدار، و با وي مقدمان بودند و لشکر حریص و آراسته . دوهزار سوار سلطاني و ترکمانی در خرماستانهاشان کمين نشاندند و کوس بزندند و مکرانی بیرون آمد، و بر پیل بود، و لشکر را پيش و سوار و پياده و ده پیل خياره، جنگی پيوستند چنانکه آسيا بر خون بگشت، و هردو لشکر، يك بکوشيدند و داد بدادند، و نزديك بود که خللی افتادی جامه دار را، اما پيش رفت و بانک بر لشکر برزد و مبارزان و اعيان یاری دادند و کمين در گشادند و مکرانی بر گشت بهزيمت ، و بدو رسیدند در مضيقى که می‌گريخت، بکشندش و سرش برداشتند و بسيار مردم وي کشته آمد، و سه روز شهر و نواحى غارت کردند و بسيار مال و چهار پاي بدست لشکر افتاد پس بوالعسكر را به اميری

بنشاندند و چون قرارش گرفت و مردم آن نواحی بروی بیار امیدند جامه دار با لشکر باز گشت (بیهقی؛ ۱۳۷۴: ۳۱۷).»

در روز گار سلجوقیان، ملک قاورد، به دستور طغرل بیک به مکران حمله کرد. «قاورد با بلوچها کنار آمد. (وزیری کرمانی، ۱۳۵۲، ۲۱۸)» نخستین هدف قاورد سلجوقی، ضمیمه کردن بلوچستان به امپراطوری سلجوقی بود و وقتی با تأمین راهها و ایجاد مغاره‌ها و حوضها و خانها و مردم‌شاندنهای توانست سیستان و بلوچستان را به تصرف در آورد. طولی نکشید که برای اولاد او- یعنی طغرل شاه پسر محمدشاه سلجوقی- عشور ابریشم مکران به سی هزار دینار رسید و تمغای بندر تیز پانزده هزار اجاره رفت. (bastani parizi، ۱۳۷۰: ۸)

لشکر مغول در بلوچستان، همانند شهرهای دیگر ایران، با بسی رحمی تمام به کشتار و تاراج مردم، پرداخت و ویرانیهای فراوانی بر جا گذاشت. هنوز هم در فرهنگ و ادب بلوچها، «مُكْل (مغول)»، نماد سنگدلی و بی رحمی است. در ادبیات عامه بلوچ، مادران کودکان خود را در لالایی‌هایی که از صدھا سال پیش بر جای مانده است؛ بر می‌انگیزند تا بر کامه مُگلان و تُرکان، بزرمند و در برابر آنان، از سرزمین و ناموس خود پشتیبانی کنند.

همزمان با فرمانروایی شاهان صفوی در ایران، فصل نوینی در تاریخ بلوچستان آغاز می‌گردد. در این هنگام است که علاوه بر این که نمایندگان تاراجگر صفوی، به کشتار و غارت این سرزمین می‌پردازنند؛ فرنگیان نیز با هدف‌های استعماری خود، به آبها و کناره‌های دریایی مکران(عمان)، هجوم می‌آورند.

ظهور سلسله صفویه از شمال غرب ایران، مشکلاتی که در تحکیم پایه‌های قدرت وجود داشت، وجود دشمنان خارجی از جمله ازبکان و عثمانی‌ها موجب شد که گسترش قدرت صفویان در برخی از نقاط ایران از جمله بلوچستان به تدریج و بعد از گذشت سال‌ها، از تاسیس این حکومت، صورت بگیرد با تشکیل دولت صفویه در سال ۹۰۷ قمری، .. کرمان که در همسایگی بلوچستان واقع بود در سال ۹۰۸ ق، به تصرف قزلباشها درآمد. اولین بار که در دوره صفویان به کلمه مُکران (بلوچستان) برخورد می‌شود، در قراردادی است که شاه اسماعیل با آلبورک ک پرتغالی در اوت ۱۵۱۵م/۹۲۱ق. منعقد کرده است. طبق ماده دوم این قرارداد مقرر شده بود؛ بحریه پرتغال

در فرونشاندن انقلابات سواحل مکران به دولت ایران یاری نماید. هدف شاه اسماعیل از این قرارداد، به دست آوردن حمایت پرتغالی‌ها در جنگ با عثمانی به بهای چشم‌پوشی از جزیره‌های هرمز و قبول تسلط پرتغالی‌ها بر این جزیره بود. (سپاهی، ۱۳۸۵، ۲۹)

آنچه شاه اسماعیل صفوی، درباره فرونشاندن انقلاب‌ها و آشوبهای مردم در کناره‌های دریای مکران می‌گوید و فرنگیان را با باج دادن، برمی‌انگیزد تا این آشوبهای را خاموش کنند؛ ایستادگی مردم سرزمین مکران در برابر پذیرفتن فرمانروایی شاهان صفوی است. علی اکبر جعفری در این باره می‌گوید: «آنچه از منابع بر می‌آید و اشعار حماسی بلوج ها آن را تأیید می‌کند، قدرت‌گیری میر شیهک پدر میر چاکر، قهرمان حماسی بلوج‌ها است. میر شیهک در این زمان مکران را به زیر فرمان خود درآورده و حکومتی مستقل در بلوجستان تشکیل داده بود.»<sup>۱۰</sup>

اما آنچه از حماسه‌های بلوجی بر می‌آید، میر شیهک در سرزمین بلوجستان و مکران به پایتحتی بُن پهله (بمبور کونی) و پَهله (ایرانشهر کونی) مدتی فرمانروا بوده است، اما با هجوم لشکر تُرك از آن جا به شهرها و مناطق شرقی بلوجستان کوچ می‌کند.

|        |        |           |              |        |           |             |               |
|--------|--------|-----------|--------------|--------|-----------|-------------|---------------|
| rū     | kortag | padā      | gāziyān      | رو     | گُرتگ     | پدا         | گازیان        |
| tork   | gōṇj   | balhařēṇj | tāziyān      | تُرك   | گُون      | بلهژین      | تازیان        |
| pawj   | ke     | rostag    | at ērān a    | پَوچ   | که        | رُستگ       | آت ایران ء    |
| jāgāh  | a      | nabit     | šērān a      | جاگاهة | نه        | بیت         | شیرانة        |
| rapt   | ant    | čo        | grōk o bād a | رَپت   | آنت       | چو گِرُوك ء | باده          |
| gorrān | a      | šot       | ant čo rād a | گُزانة | شت        | آنت         | چو راده       |
| kēč    | o      | makkorāne | hand a       | کنج ء  | مَكْرَانه | هَنْدَه     |               |
| sarbāz | dāṇj   | gayābēṇj  | mandā        | سر باز | دان       | گیابین      | مَنْدَه       |
| piššen | hayma  | ye        | darband a    | پیشّن  | هَيْمَه ء | دربَندَه    | <sup>۱۱</sup> |

دوباره سپاهیان (دشمن) هجوم آوردن؛  
ترکها با اسب‌های تازی و یالدار (نزاده)،

لشکری که از مرکز ایران برخاسته بود [به قبیله‌های بلوج امان ندادند]  
[بنابراین] بلوجان دلیر جای خود را مناسب ندیدند،  
مانند برق و باد از آنجا کوچ کردند،  
مانند رعد، غران و باشکوه، از آن سرزمین دور شدند،  
به سوی کیج و سرزمین مکران  
وناحیه سرباز و شهر ماند  
و در پیرامون منطقه پیشین....

تاریخ فرمانروایی میر شیهک بر قبیله‌های بلوج، به طور دقیق مشخص نیست. زندگانی او شاید در زمان مغولان بوده است و منظور از تُرك در این شعر، مهاجمان مغول باشد. یا این که چند فرمانروای نام میر شیهک وجود داشته‌اند. چون تا آنجایی که نگارنده این سطور، مطالعه کرده است، در سندهای دوره صفوی نامی از این فرمانروای موجود نیست.

آنچه در حمامه‌های بلوجی، آشکارا از نبرد بلوجها با فرنگیان، سخن می‌رود، نبرد و پایداری مردم مکران، با فرماندهی قهرمان نامی بلوج، میر همل *mīr hammāl* بوده است. شاید منظور شاه اسماعیل صفوی از فرونشاندن آشوب‌های مردم مکران، از میان برداشتن این قهرمان و نابودی سپاهیان اوست. البته فرنگیان پرتعالی، با وجود دارابودن سلاح‌های پیشرفته آن زمان، نتوانستند بر جنگجویان بلوج چیره شوند و طبق عادت معمول آنها، دست به ترفند و حیله‌گری زدند و با این ابزار میر همل را دستگیر کردند. همل چون خواسته‌های آنها را پذیرفت، ناجوانمردانه به دست آنها کشته شد.<sup>۱۲</sup> در قرن دهم هجری و در روز گار صفویان، مکران دارای دو مرکز عمدۀ بوده است. ناحیه شمالی به مرکزیت فهل یا بن‌فهل که بمپور فعلی است و ناحیه پایینی به مرکزیت کیج یا نهردشت در نزدیک آبادی تمب در شرق پیشین که امروزه در خاک بلوچستان پاکستان واقع است. قصر قند نیز از دیگر مرکز حکومت‌نشین مکران به شمار می‌رفت، در این زمان بر این مرکز فرزندان ملک دینار حکم می‌راندند. (گروسی،  
(۸۰، ۱۳۷۴

در سال ۱۰۲۲ قمری گنجعلی خان حاکم کرمان که از سوی شاه عباس، منصوب

شده بود، توانست قلعه بُن‌فهل بمپور را تصرف کند و ملک شمس‌الدین را براندازد<sup>۱۳</sup> و بلوچستان را ضمیمه پادشاهی صفوی کند.

نویسنده‌گان قرون سیزده تا پانزده میلادی؛ غالباً برای تسمیه تمام ایالت کلمه کبیح مکران را استعمال می‌کردند و به همین جهت مارکوپولو ولايت مزبور را که وی جزو هند محسوب داشته «کسمه کوران» نامیده است. (بارتولد.و، ۱۳۵۸: ۱۶۹) به نظر می‌آید که این واژه در بنیاد از دو بخش کس + مَکُوران، تشکیل شده‌است. کس تلفظی از کبیح است که در کتابهای تاریخی به آن کیز، هم می‌گویند. و مَکوران هم، مَکْران است که امروزه نیز به بخشی از بلوچستان گفته می‌شود.

فرمانروایان حکومت صفوی در کرمان، گاه‌گاه به شهرها و مردم بلوج حمله می‌کردند و ستم و جور آنها به نهایت رسیده بود. آنها با گرفتن مالیات‌های سنگین و به گروگان بردن بزرگان و ریش‌سفیدان، مردم را به تنگنا رسانده بودند؛ به گونه‌ای که ره آورد آنها در برگشت به کرمان و اصفهان سرهای بریده شده امیران بلوج بود.

«از دوران صفویه به بعد، تقریباً هیچ کدام از رؤسای ایلات و ریش‌سفیدان بلوج از ظلم حکام کرمان و بندرعباس، سراسالم به گور نبرده‌اند. تواریخ ما همه جا از گروه خذلان پژوه بلوج، و از «مخاذیل بلوج» یاد می‌کنند و جنگ حکام را با آنان نوعی غزا (جنگ با کفار) خوانده‌اند و حکام ظالمی را که آن همه به بلوج ظلم کرده‌اند. «غازی» لقب داده‌اند.» (bastani parizi، ۱۳۶۹: ۱۰۵)

«آخرین حمامه پهلوانی که از بلوجها داریم مربوط به زمان شاه وردی خان است. حاکم کرمان، درین وقت سربازانش مسلح به تفنگ هستند، ولی هنوز بلوجها همه تفنگ ندارند، و بعضی با تیروکمان می‌جنگند، گروهی از آنها به خبیص و ده سیف تاخته‌اند، حاکم کرمان، شاه وردی خان در تعقیب آنهاست. داستان وقایع را وقایع‌نویس همین خان این طور بازگو می‌کند: "علی الصباح که اثر صبح نورانی، روشنی بخش عالم ظلمانی گردیده، جنود کواكب غایب شدند، نواب خان فرمود که کرنا کشیده، شروع در تفنگ انداختن نمایند، تفنگچیان به یک دفعه تفنگها را خالی، و کره ناچیان بنیاد نواختن کرنا نمودند، از بیم زلزله در کوه و صحراء افتاده، بلوجان دست و پا گم کرده، خود را به اندرون باغ رسانیدند، و چند نفر از آن جماعت، خود را به درختان کشیده، شروع به کمانداری نمودند. ... و آن دو سه نفر بلوج که بر

درخت رفته کمانداری می‌نمودند به ضرب گلوله غازیان، به قتل رسیده، از درخت به زیر افتادند. ... " چنین به نظر می‌رسد که این جنگ با شمشیر و کمان نیز صورت گرفته و البته بلوچها، نخستین تفنگهای ابتدائی کم‌برد را هم در اختیار داشته‌اند، لابد آن چند تن بلوج کماندار ظاهراً هنوز نمی‌دانستند، تفنگ چه می‌کند، خودشان بالای درخت رفته‌اند، کمانها را - که لابد بسیار محکم و دورزن بود - با زور بازویان پیچیده خود کشیدند، و تیر را رها کردند، و بسا احتمال چندتن از مخالفین را هم زخمی کرده باشند. اما از آن طرف، دو مثقال سرب داغ، به نیروی یک کف دست باروت سیاه رنگ - که برای آنها اصل آن معلوم نبود، هرسه را مثل عقابهای شکاری، مثل شاهین‌های دورپرواز، از بالای شاخه‌های درخت به زیر افکند. به گمان من این آخرین نفس‌های مردانگی و پهلوانی قدیم بود که در برابر تدبیرها و ترندگانی نامردانه تمدن جدید، در بیابانهای پشت خیص (شهudad) کشیده می‌شد - ؛ نفس‌هایی که دیگر هرگز تکرار نشد. « (همان : ۱۱۰ )

واکنش بلوج‌ها در برابر ستم صفویان، اتحاد و همدلی آنان با افغانها بود. این اتحاد سرانجام به سقوط حکومت صفویان انجامید.

«واقعه سقوط اصفهان(سقوط دولت صفویه) و این تحول تاریخی در اجتماع ایران اصولاً به نام افغانها تمام شده، ولی واقعیت این است که بیست هزار بلوج با محمود همکاری کرده‌اند تا کرمان فتح شده و سپس به اصفهان رفته‌اند وقتی اصفهان سقوط کرد بلوچها که ظاهراً دیگر وظیفه شان را تمام شده می‌یافتد - یعنی انتقام گرفتن از صفویه در درجه اول و کرمان و در درجه دوم، کم کم دست از حمایت محمود برداشتن و از آنجا بود که پشت محمود خالی شد و شکست افغانه شروع شد. (bastani parizzi : ۱۷ ) »

«همه کسانی که حوادث این سالها را نوشتند و از بلوج و افغان به بدی یاد کرده‌اند، همه تنها به قاضی رفته‌اند در حالی که کار آنها یک قیام عمومی و یک نمایش پهلوانی ضد ظلم است. « (bastani parizzi ، ۱۳۶۹: ۱۰۵ )

« با ظهور نادر و شکست‌های پی در پی که به افغانها وارد ساخت، بلوچها نیز در بیرون راندن افغانه از مناطقی که بدست گرفته بودند با او همکاری کردند و اشرف افغان که بعد از شکست از نادر به طرف افغانستان در حرکت بود توسط گروهی از

بلوچ‌های خاران به قتل رسید» (سپاهی، ۱۳۸۵: ۴۴)

«حاصل سقوط شاهنشاهی صفوی و اغتشاشات و نابسامانی‌های بعدی برای بلوچستان، تحصیل دوباره استقلال امرای محلی آن دیار بود. در ایامی که رشته امور ایران از هم گسیخته و سرداران افغانی در ایران از سویی دچار نفاق و تفرقه و از سوی دیگر گرفتار انتقام جویی ایرانیانی شده بودند که در هرگوشه برای نجات ایران به پا می‌خاستند، پسر دیگر میرویس، حسین‌شاه غلیجانی در قندهار برای خود بساط سلطنت آراسته بود و نواحی کلات بلوچستان نیز ضمیمه قلمرو وی بود. خاران در دست امرای خارانی بود که اظهار تعیتی نیز به حسین‌شاه می‌نمودند و بلوچستان غربی و سواحل مکران تحت حکومت عبدالله‌خان بلوچ و پسرانش در استقلال بسر می‌برد. در همان حال بعضی از سرداران بلوچ -که معروفترین آنها محمدخان بلوچ بود- نیز در خدمت تخت و تاج آواره صفوی ماندند و از جان و دل در راه احیای دوباره سلطنت صفوی در رکاب نادر شمیر زدند و پس از یأس از آن خاندان با نادر بیعت کردند، هرچند که محمدخان بعداً بر نادر شورید و به دست نادر گرفتار آمد» (سالاربهزادی، ۱۳۷۲: ۶۳)

نادرشاه به پاس قتل اشرف افغان به دست بلوچ‌ها، - که خدمتی بزرگ برای دولت افشار بود- نسبت به بلوچها ملایم‌تر برخورد کرد. حتی چندین تن از آنان را به مقامهای بلند سیاسی و نظامی رساند.

«پس از مرگ نادر در سال ۱۱۶۰ قمری، بلوچستان به تصرف احمدشاه ڈرانی امیر کابل درآمد. و چون او به سال ۱۲۱۰ ق درگذشت، بلوچستان میان سرداران محلی تقسیم و بر هر شهر و شهرکی کسی فرمانروا شد.» (یغمایی، ۲۵۳۵: ۵۷)

«نادرشاه توanst بلوچستان را یکدست کرده و مرکزی برای آن تعیین نماید، اما حوادث بعد از قتل او و تحولاتی که در ایران روی داد، موجب شد بلوچستان به مدت یک قرن نوعی حکومت مستقل داشته باشد و هنگامی که قاجارها در صدد پیشروی در این بخش از ایران برآمدند، بلوچستان به دلیل هم‌جوواری با هندوستان، مورد توجه کشورهای اروپایی، از جمله فرانسه و انگلیس قرار گرفته بود.» (سپاهی، ۱۳۸۵: ۵۲)

در دوره زندیه نیز حکومت ملوک الطوایفی در بلوچستان ادامه یافت. و زندیه نتوانستند بلوچستان را به قلمروی تحت فرمان خود ضمیمه کنند.

«حاکمیت قاجارها در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) همزمان است با

تشدید رقابت‌های سیاسی - اقتصادی کشورهای اروپای غربی در قلمروهای دور دست. در جریان این رقابت‌ها خصوصاً در آسیا، هند به عنوان اصلی‌ترین کانون رقابت‌های استعماری اروپائیان، وضعیت خاصی را بوجود آورده بود که ایران و ایالت‌های مختلف آن را تحت تأثیر قرار می‌داد. بلوچستان یکی از ایالت‌هایی بود، که پس از سلطه انگلستان بر هند، به خصوص از نیمة دوم قرن سیزدهم هجری که کمپانی هند شرقی انگلیس منحل اعلام گردید و سرزمین هند به طور مستقیم تحت سلطه امپراطوری انگلستان درآمد، با این سرزمین همسایه گردید. نتایج حاکمیت قاجارها در بلوچستان هیچ گونه تحول و تحرک مثبتی برای مردم این سرزمین به همراه نیاورد. قاجارها به بلوچستان به چشم سرزمینی انضمامی می‌نگریستند، که تنها می‌توانست هرساله منافعی را به خزانه حکومتی برساند. این ایالت انضمامی نتیجه ناآگاهی از وضعیت کشور و بی‌خبری از جهان پرتحول و رو به رشد بود. شاید بتوان گفت که این نگاه در برخی از مناطق وضعیت بسیار نامطلوبی برای تمامیت ارضی ایران به بار آورد، تا آنجا که بخش‌هایی از مردم این سرزمین از آنجا جدا شدند «همان: ۲۷۶»

یکی از مهم‌ترین رخدادهای تاریخی دوران پادشاهی قاجار، در ایران جدا شدن بخشی بزرگ از این سرزمین و تقسیم شدن بلوچستان به بخش بلوچستان انگلیس و بلوچستان ایران، است.

«ایران که فقط از زمان نادرشاه بر بلوچستان مسلط شده بود قوای کافی برای مجادله با عشایر بلوج و انگلیسها نداشت و به اجرار قرارداد ۱۲۸۶ را که ژنرال گلدا سمید رئیس کمیسیون تعیین سرحد بلوچستان و ایران خط مرزی بین آن دو را تعیین و تحمیل کرد، پذیرفت.» (اتحادیه (نظام مافی) منصوره، ۱۳۶۰: چهارده)

«دولت قاجاریه با بی‌رحمی هرچه تمامتر کوشیده بود که بلوچها را در زیر مهیز خود نگه دارد و در ازای مالیاتی که از آنها می‌گرفته هیچ گونه اقدامی در زمینه خدمات عمومی و اجتماعی از قبیل فرهنگ بهداشت، جاده سازی و ... نمی‌نموده است. و در برابر تمرد و خروش گهگاه این قوم خسته که گوش به زنگ و مترصد ضعف دولت مرکزی و نبرداختن مالیات و بدبست آوردن استقلالی بوده‌اند، به هنگام انتقام‌جویی از هیچ جنایتی فروگذاری نکرده است.» (برقعی محمد، ۲۵۳۶، ۱۶)

استاد باستانی پاریزی، با همدردی نسبت به مردم بلوج، می‌گوید: «و قبلًا گفتم که

من یک جایی نوشته بودم رفتار حکام کرمان در مورد سرکوبی بلوچستان آن قدر بی‌رحمانه و خارج از حدود انسانیت بوده است که از آن زمان به بعد دیگر بلوچستان جانی نگرفت و عجیب این است که ما کرمانیان که خود آسیب دیده و ظلم کشیده زمان قاجار هستیم باید به حال بیچارگی و مظلومیت برادران بلوچ خود در این عهد گریه کنیم.» (bastani parizy, ۱۳۷۰: ۱۴)

با شروع فعالیت‌های مشروطه خواهان در تهران و ظهور مبارزات مردم، دولتمردان ایران فرست توجه به نواحی پیرامون ایران و به خصوص مناطقی چون بلوچستان را نیافتند و از طرف دیگر فشارهای گوناگون بر مردم چنان زیاد بود که بلاfacله بعد از حوادث مشروطه، شورش و طغیان سراسر بلوچستان را در بر گرفت و خوانین محلی با استفاده از نارضایتی مردم توانستند آخرین نشانه‌های ضعیف تسلط دولت مرکزی را بر بلوچستان براندازند و حکومتهاي محلی را دوباره احیاء نمایند. این شرایط تا سال ۱۳۰۷ش که مصادف بود با سالهای اول سلطنت رضاشاه بر ایران، ادامه یافت.» (سپاهی، ۱۳۸۵: ۲۸۰)

### پراکندگی قومی بلوچان

مردم بلوچ در حال حاضر علاوه بر سه استان اصلی و هم مرز خود در ایران و پاکستان و افغانستان؛ در استانهای کرمان و گلستان و خراسان و فارس (داراب و فسا) و در ایالتهای سند و پنجاب پاکستان، زندگی می‌کنند. بخش عمده‌ای از جمعیت کشور عمان را بلوچها تشکیل می‌دهند که در زمانهای گذشته بر اثر خشکسالی‌های مکرر یا در نتیجه ستم و جور امیران ستمگر، از سرزمین اصلی خود به آنجا مهاجرت کرده‌اند. همچنین جمعیت نسبتاً زیادی از بلوچها در کشورهای حاشیه خلیج فارس و ناحیه ماری (مرو) کشور ترکمنستان و در برخی از کشورهای آفریقایی از جمله تانزانیا زندگی می‌کنند.

### بلوچستان ایران

بلوچستان ایران، با مساحت بیش از ۱۷۳۰۰۰ کیلومتر مربع در جنوب شرقی کشور ایران واقع است و از نظر تقسیمات کشوری همراه با منطقه سیستان، استان سیستان و بلوچستان را با وسعت ۱۸۱۵۷۸ کیلومتر مربع تشکیل می‌دهد. بلوچستان ایران از لحاظ

تقسیمات محلی و در میان مردم بلوچ به دو بخش تقسیم می‌شود:

- ۱- سرحد
- ۲- مَگْران.

سرحد شامل بخش شمالی و شهرستانهای زاهدان و خاش است و مکران ایران، به بخش جنوبی و شرقی استان سیستان و بلوچستان شامل شهرستانهای ایرانشهر، سرباز، سراوان، سیب و سوران، زابلی، نیکشهر و چابهار و گُنارک اطلاق می‌شود.

### بلوچستان پاکستان

«بلوچستان بزرگترین ایالت، از چهار ایالت پاکستان است. کل قلمرو این استان ۳۴۷۱۹۰ کیلومتر مربع است. خطوط ساحلی آن ۷۵۸ کیلومتر و خطوط مرزی آن ۲۰۰۱ کیلومتر می‌باشد، ۱۱۶۴ کیلومتر با افغانستان و ۸۳۷ کیلومتر با ایران مرزدارد. در زمان ایجاد پاکستان، بلوچستان اساساً به دو بخش تقسیم شد:

- ۱- بلوچستان انگلیس شامل کویته، پیشین، ژوب، لورلای [لورالانی]
- ۲- بلوچستان بومی شامل کلات، خاران، مکران و لاسبلا. (لَس بِيله) (طاهری ۲۱، ۱۳۸۳،

برخی از شهرهای مهم و تاریخی بلوچستان پاکستان، عبارتند از:  
**کویته koweyta** مرکز ایالت بلوچستان است. نام کهن این شهر شال بوده است.  
 کویته در نزدیک مرز افغانستان و شهر قندهار است.  
**کلات kalāt** مرکز حکومت خانهای بلوچستان، پیش از آنکه بلوچستان به کشور پاکستان بپیوندد.

**هزدار hozdār**: نام کنونی شهر تاریخی قصدار یا قزدار که جایگاه زندگی نخستین زن شاعر فارسی رابعه قصداری بوده است.

**کنیج kēč**: از شهرهای تاریخی است. در متون کهن فارسی از آن به عنوان کنیز یا کنیج، یاد می‌شود. به این شهر اکنون ترتیت هم می‌گویند. کنیج در گذشته مرکز مکران بوده است و این سرزمین را کنیج و مکران می‌گفتند. در حدود العالم آمده است: «پادشاه مکران به شهر کنیج نشید.» (سیدسجادی؛ ۴۳)

**پنجگور panjgūr**: در متون تاریخی فارسی به نام فتنبور شناخته شده است و در

گذشته از شهرهای اصلی مکران به شمار می‌آمده است. این شهر در نزدیکی مرز ایران و شهرستان سراوان قرار دارد.

## کوچ و بلوج

کوچ و بلوج، از اقوام کهن ایرانی هستند. در بیشتر متون پارسی این دو نام همواره با هم ذکر می‌شوند. جهانگردان و نویسنده‌گان ایرانی و تازی، در طول روزگاران گذشته، در باره زندگی و خوی و نژاد این قوم یا دو قوم، مطالب و ویژگی‌های گوناگونی نوشته‌اند. در بیشتر این کتابها، از کوچ و بلوج به عنوان راههن و غارتگر نام می‌برند. گاهی شاهان مستبد به بهانه سرکوبی غارتگران بلوج و کوچ، با هجوم بردن به سرزمین آنها، کشتارهای سهمناکی راه می‌انداختند و اموال و چارپایان و جنگ‌گافزارهای آنها را به یغما می‌بردند.

تاکنون درباره این قوم پژوهش‌های گسترده و ارزشمندی، به وسیله پژوهشگران ایرانی و انیرانی، انجام گرفته است، ولی به علت عدم حضور کافی اغلب پژوهشگران در سرزمین بلوچستان یا با داشتن اهدافی خاص<sup>۱۴</sup>، بسیاری از آنها ناقص و برخی دیگر، تکرار پژوهش‌های دیگران است. البته زحمات و کوشش‌های برخی از پژوهشگران<sup>۱۵</sup> بزرگ را نباید نادیده گرفت که آغازگر و پیش‌کسوت پژوهش‌های نوین در این سرزمین بوده‌اند.

جایگاه اصلی قوم بلوج از زمانهای بسیار قدیم در سرزمین مکران و بلوچستان بوده است. البته برخی از پژوهشگران، اصل این قوم را از شمال ایران و برخی دیگر آن را از نژاد سامی دانسته‌اند؛ سامی بودن نژاد بلوچان با توجه به فرهنگ و زبان و سرزمین آنها، گمانی بیش نیست. واژه بلوج خود، همراهه با نام گدروزیا یا گدروشیا است که تاریخ‌نویسان یونانی این واژه ایرانی را برای سرزمین باستانی بلوچستان به کار برده‌اند.

نویسنده‌گان تازی نویس و به پیروی از آنها برخی از نویسنده‌گان پارسی نویس، در نوشته‌های خود، از بلوج به عنوان «بلوص» و از کوچ یا کوفچ، به عنوان «قُفص» یاد می‌کنند. استاد محیط طباطبایی در باره کوچ و بلوج می‌نویسد: «نام دسته دیگری از طوایف مهاجم و مهاجر و مقیم کرمان که به نام کوچ خوانده می‌شدند و در زبان عربی به صورت قفص درآمد در کتبیه‌های باستانی به نام اکائوفچیه یاد شده که از لفظ

کاثوف اشتقاد یافته است لفظی که در صورت کوف همتای کوه به کار می‌رود و شهر کوفه را در صدر اسلام برای سکونت مهاجران تازه مسلمان کوهنشین ایرانی در کنار رود فرات با همین نام فارسی بنا کرد. بنابراین کوچ مقلوب کافج یا کوف مرادف کوه هم در حقیقت مفهوم قومی کوه نشین را مانند بلوج مغلوب از بدرز، تعییر و توجیه می‌کند. صرف نظر از ارائه صورت کامل بدرز در زیر نام بلوج که معنی بلند و افزایش دارد، نام بارز در جبال بارز و باریز و پاریز هم برای محلی دیگر در کرمان همین مفهوم برجستگی و بلندی سرزمین کرمان جانشین گدرزی را توجیه و تأیید می‌کند» (طباطبائی محیط، ۱۳۷۰، ۶۶)

### واژه بلوج

واژه شناسان و واژه نامه نگاران، در بارهٔ واژه بلوج، چندین معنی ارائه داده‌اند:

۱- علامتی که بر تیزی طاق و ایوان نصب کنند. ۲- تاج خروس ۳- صفحهٔ ناز کی که بروی ساقهٔ عمودی در جایی مرتفع آن را قرار دهند و آن به سهولت گردش می‌کند و معبّر باد را نشان می‌دهد. (فرهنگ معین)

برخی از مردم بلوج می‌گویند: بلوج، در بنیاد «بَرْلُوْجَةَ barlōğă» است به معنی دشت و بیابان لخت. چون آنها در دشت و بیابان زندگی می‌کردند این نام منسوب به بیابان است.

برخی از پژوهشگران، بَرْلُوْجَ را به معنی کسی می‌دانند که سینه او بر همه و بدون پوشش باشد. «یادمان نرود سینه بر همه مردان پارتی که در مجسمه شاهزاده پارتی هنوز نمایان است، با شلواری چین دار چون شلوارهای بلوجی یا سیستانی و افغانی» (خمک محمدی، ۱۳۷۹: ۷۷)

دکتر جواد برومند سعید، در بارهٔ ریشهٔ واژه بلوج این گونه نظر می‌دهد: کوچ و بلوج نام دو قبیله معروف در کرمان هستند، احتمالاً کوچ به معنی بیانگرد و غیرساکن است، ولی بلوج به معنی شهرنشین و متمند باید باشد و آن از «پهلو» pahlū به معنی شهر و «ج» پسوند نسبت ساخته شده و پهلو می‌تواند به صورت «پلو» تبدیل شود، درین صورت «بلوج» ساختار نخستین واژه است و این صورت در واژه‌نامه‌های زبان فارسی نیز دیده شده است. بنابراین «بلوج» می‌تواند تبدیل به «بلوج» گردد. (برومند سعید، ۱۳۸۳: ۲۶۰)

واژه «بلوچ» با نام «بلاش» پادشاه اشکانی، می‌تواند هم‌ریشه باشد. در ضمن نام «بالاچ» که از نامهای مردانه رایج بین بلوچان است؛ از نظر واژگان با بلوج و بلاش همانند است و می‌تواند از نظر ریشه نیز با آنها پیوند داشته باشد.

هر تسلیل نام بلوج را برگرفته از رویه مادی واژه «برازا سوچیا» -BRAZA VACHIYA (فریاد بلند) که در زبان پارسی باستان نیز بدین گونه است، می‌داند و مُکلر آن را برگرفته از واژه گدروسیا GEDROSIA در زبان یونانی کهنه. بليو نام بلوج را برگرفته از واژه «بالاچا» BALAECHA دانسته و گیلبرتسن آن را برآمده از واژه‌سانسکریت «مالچا» MALECHA به معنی دون‌دین می‌داند. علی‌اکبر جعفری واژه بلوج را برآمده از به هم پیوستن دو واژه «پهله» (پهلوان) فارسی و «اوچ» (بلند) سنسکریت به معنی پهلوان بُرز و بلند بالا دانسته و نوشته که جَت<sup>۱۶</sup> ها که در زمان ساسانیان به بلوچستان آمدند و باشندۀ این دیار شدند آن گاه که تازه از راه رسیدگانی بلند بالاتر از خود را دیدند آنان را بلوج نامیدند. (پرتو افشن: ۱۳۸۸)

به نظر نگارنده این کتاب، واژه بلوج با گدروزیا هم‌ریشه است. گدروزیا نام کهنه سرزمین مکران و بلوچستان است. و یونانیان در نوشته‌های تاریخی خود این واژه را برای این سرزمین، به کار برده‌اند. در زبان بلوجی، همخوانهای ب و گ در بسیاری از واژه‌ها ابدال شده‌اند. گه geh در بلوجی، همان «به» فارسی است که به معنی خوب است. گدترا gadter در بلوجی همان بَدَرَ پارسی است. گتسم getsem بلوجی همان «بدست» پارسی است که به معنی وجب است. همخوانهای «ر» و «ل» در زبانهای پارسی و بلوجی قابل ابدال هستند گورم gwarm و گولم gwalm در بلوجی، هر دو به معنای استخر طبیعی آب (بِرْم در پارسی دری) یا موج دریا هستند که «ر» و «ل» ابدال شده‌اند. همخوانهای «ز» و «چ» نیز قابل ابدال هستند؛ رُوچ rōč در بلوجی به معنای روز یا خورشید است که «ز» و «چ» ابدال گشته‌اند. بنابراین اگر گدروزیا را «بدروچیا» بخوانیم امکان تبدیل آن به این واژه وجود دارد. با وجود این، برخی از مردم عامه بلوج، اصل واژه بلوج را بدرُوچ می‌دانند یعنی کسی که به روزهای بد و سختی گرفتار است یا کسی که دارای سرنوشت بدی است. بلوچان مُثَلَّی هم دارند و می‌گویند: «بلوج بدرُوچ balōč badrōč» بلوج همواره به روزهای سخت و سرنوشت بد، گرفتار است.

## نژاد و خاستگاه کوچ و بلوج

در باره نژاد کوچ و بلوج بیشتر پژوهشگران و مردم شناسان و تاریخ نویسان، چه ایرانی چه اینرانی، آنها را از نژاد آریا می‌دانند و برخی دیگر آنها را آریائیانی می‌دانند که این سرزمین آمده و با ساکنان بومی آن آمیخته‌اند. برخی دیگر آنان را از نژادهای دیگر مانند سامی، به شمار می‌آورند. حتی یکی از پژوهشگران<sup>۱۷</sup> به نام «رالینسون» واژه بلوج را فارسی شده بلوس می‌دانند که نمرود پسر کوش، پادشاه بابل بوده است و شرح آن در باب دهم تورات آمده است و وی می‌گوید که بلوس و کوش به مرور ایام کوچ و بلوج گشته‌اند. یکی از پژوهشگران در باره سابقه نژادی کوچ و بلوج می‌نویسد: «بیشتر تاریخ‌نگاران اصل و ریشه کوچان را در میان کردان و تازیان جسته‌اند. یکی از کسانی که کوچان را جزو کردان می‌شمارد ابن حوقل است که در کتاب خود صورة الأرض در این باره می‌نویسد: در آن جبال هفت طایفه هستند و هر طایفه را رئیسی است و آنان از نژاد و قبیله اکراد به شمار آیند و ابن خلکان نیز به همین ترتیب به ریشه کردی نژاد کوچ به صورتی غیرمستقیم اشاره دارد و می‌گوید که معزالوله در جنگ با اکراد (کفچ ها) در کرمان دست چپ خود را از دست داد. منابع متأخرتر نیز به گرد بودن دشتها و کوههای کرمان اشاره دارند و از آن جمله است مرآت‌البلدان اعتماد‌السلطنه که زیر لغت بلوص می‌نویسد: بلوص اسم کوهی است از برای اکرادی که ایشان را بلادی است وسیع میان کرمان و فارس و مجاورند با مردمان کوه فقص چنانکه از متن بالا بر می‌آید منظور نویسنده از اکراد نامبرده بلوچانند اما اگر موقتاً و فرضًا پندر فردوسی را مبنی بر یکی بودن کوچ و بلوج قابل پذیرش بدانیم، می‌توانیم تعریف اعتماد‌السلطنه از کردن را نیز به نوعی در مورد هردو قوم کوچ و بلوج صادق بدانیم.» (سید سجادی: ۲۹۵)

غیر از ریشه کردی، چنانکه بیشتر گفته شد برخی منابع تاریخی به اصل و ریشه عربی کوچان اشاره دارند از جمله منابع؛ مقدسی می‌نویسد ایشان خود را از عرب می‌دانند. و یاقوت برای آنان نام هشت قبیله عرب را می‌شمارد که گویا از یمن به مکران کوچ کرده‌اند و... (همان: ۲۹۶)

نخستین گزارشها در مورد حضور بلوچان در مناطق جنوب کرمان به سده سوم می‌رسد یعنی زمانی که هیچ کدام از مورخان مسلمان هیچ اشاره‌ای به ارتباط بلوچان با تازیان ندارند. هر چند چه در این زمان و چه در زمانهای بعدی، بسیاری از اقوام مختلف

مناطق مسلمان نشین، هریک دلیلی خاص در ارتباط دادن خود به اعراب داشته‌اند و این پدیده‌ای نوظهور نبوده است. ( همان: ۵۴)

بررسی‌های انسان شناسی هنری فیلد نشان داده است که تنها گروه بسیار کوچکی از ۲۳۵۴ نفری که در بلوچستان مورد آزمایش قرار گرفته‌اند، یعنی تنها ۱۱ نفر شbahت به ایرانیان نداشته‌اند و بقیه افراد رابطه‌ها و پیوندهای بسیار نیرومند نژادی با سایر ایرانیان جنوب شرقی و مرکزی ایران داشته‌اند. ( همان : ۵۵)

برخی از پژوهشگران خاستگاه اصلی بلوچان را از شمال ایران و در جنوب باختری دریای خزر می‌دانند:

«پژوهشگران بسیاری بلوچ را از باشندگان سرزمینی در جنوب باختری دریای خزر دانسته‌اند. دیمتری الکساندروف تاریخنگار روس، می‌نویسد: کوچ‌ها در دو سوی سپیدرود در گیلان می‌زیستند و بلوچ در کوهستان و در کنارشان میان بلندی‌های البرز باختری و بلندی‌های جنوبی کوه‌های تالش. تاریخنگار آذربایجانی مدافعانه نوشته است تالش‌ها در جنوب سرزمینشان همسایگانی داشتند که بعدها نام بلوچ بر خود گرفتند. وی به گونه‌ای بر آن است که بگویید بلوچ‌ها نیز شاخه‌ای از کادوس‌ها، باشندگان کوه‌های گیلان در دو سوی سپیدرود و کوه‌های تالش که گالش‌ها و تالش‌های امروز بازماندگان آناند، بوده‌اند. هنوز در میان تالش‌ها ضرب المثلی هست که می‌گوید: بلوچ مرز نمی‌شناسد» و شاید این از آن رو باشد که به گاه همسایگی‌شان بارها مورد تازش بلوچ‌ها بوده‌اند. ضرب المثل دیگری میان تالش‌هاست، بدین گونه که «آرام آواز نخوان بلوچی بخوان» یعنی بلوچ با آواز بلند آواز می‌خواند. هیچ نشانی بر زیستن بلوچ‌ها در هزار سال پسین در کوهستان‌های باختر سپیدرود در مرز میان استان‌های گیلان و زنجان و آذربایجان خاوری نیست و بی‌گمان این ضرب المثل‌ها نشانی بر همسایگی آنان در روزگاران بسیار دورداده.» ( پرتو افشن: ۱۳۸۸)

«همواره در کنار بلوچ‌ها نام کوچ‌ها نیز بوده است. کوچ نامش را از واژه «کوس» که خود برگرفته از «کاس» است، گرفته است. کاس‌ها از باشندگان گیلان در روزگاران پیش از اسلام بودند و بر دو گروه کاس - سی «و «کاس - پی» بودند. کاس - سی‌ها در پاره‌های کوهستانی می‌زیستند و کاس - پی‌ها در جلگه‌های کنار دریا و نام دریای کاسپین برگرفته از نام آنان است. فردوسی می‌سراید:

بگردید در آشکار و نهان  
 نشست اnder آن نامور بیشه کرد  
 جز این نام نیزش ندانی همی»  
 (همان)

هر قوم و ملتی، به طور طبیعی در گذشت روزگار، بر اثر ارتباط با اقوام و ملت‌های دیگر، با آنها می‌آمیزد. این آمیزش و همنشینی، سبب دگرگونی و تحول در فرهنگ، زبان، مذهب، نژاد و... می‌شود. بلوچها در فراز و نشیب تاریخ، از این گونه دگرگونیها بی‌بهره نبوده‌اند. اما سرزمین بلوچستان، به دلیل دارا بودن شرایط سخت زندگی در گذشته، اقوام دیگر کمتر توانسته‌اند در آن نفوذ کنند و ماندگار گردند و فرهنگ و نژاد و زبان قوم بلوج، نسبت به اقوام دیگر کمتر دگرگون شود یا به کلی تغییر پیدا کند. در عین حال تاریخ گواهی می‌دهد که قوم‌های دیگری، بویژه تازیان به دلیل مذهبی و هندی‌ها به دلیل همسایگی، توانسته‌اند در نژاد و فرهنگ بلوچها تأثیر گذار باشند. در فرهنگ عامیانه بلوج، و در برخی از سروده‌های کهن بلوچی آمده است که بلوچها از از نژاد سامی و از نسل قریش هستند و این مسئله، دستاویزی شده‌است که برخی از مردم و قبیله‌ها - بویژه در گذشته - خود را به تازیان نسبت دهند و یا این که برخی از نویسنده‌گان، این قوم را از نژاد سامی بدانند.

نسبت سامی نژاد بودن بلوچان، می‌تواند از چند موضوع ریشه بگیرد:

- ۱- بلوچ‌ها زندگی قبیله‌ای داشته‌اند و این گونه زندگی، در گذشته، بسیار پررنگ‌تر از امروز و نژاد و نسب، از اهمیت شایانی برخوردار بوده‌است. هر قبیله در مفاخرات و برتری‌های خود می‌کوشید که خود را به خاندان‌های بزرگ گذشته نسبت دهد. این گونه نسبت‌ها در خاندان پادشاهی ایرانی هم می‌بینیم. سامانیان خود را از نسل ساسانیان<sup>۱۸</sup> و صفویان خود را از نسل سادات<sup>۱۹</sup> می‌دانستند. برخی از سران قبیله‌های بلوج برای نفوذ بیشتر در مردم و کسب موقعیت بهتر در میان قبیله‌های رقیب، خود را به قهرمان دلیر تازی «حمزه بن عبدالمطلب» نسبت می‌دادند و می‌گفتند که از فرزندان و نوادگان او هستند.
- ۲- در شعرهای کهن، تنها قبیله «رند» است که خود را به تازیان نسبت می‌دهد. و این نسبت را به مجاز، برای همه قبیله‌ها و تیره‌های بلوج به کار برده‌اند و البته نمی‌تواند که همه قبیله‌ها و مردم بلوج را در برگیرد. و اگر قبیله رند، با تازیان نسبت

خونی یا پیوند نژادی داشته باشد طبیعی است؛ چون هر قوم و ملتی که با دیگران در ارتباط است، خالص و دست نخورده نخواهد ماند و از راه پیوند ازدواج با اقوام دیگر، خویها و ویژگی‌هایی را از آنها، کسب خواهد کرد.

به نظر می‌آید که تازیان پس از اینکه به ایران و سرزمین‌های شرقی ایران، حمله کردند؛ مکران را نیز به تصرف خود درآوردند. کتابهای تاریخی درباره چگونگی فتح مکران، مطالب قابل توجهی نوشته‌اند. برخی از پژوهشگران می‌گویند که با مسلمان شدن برخی از قبیله‌های بلوچ، بسیاری از آنها به سرزمین حجاز و عراق و سوریه مهاجرت کردند. یا این که همراه با سربازان اسلام به آنجا رفتند و مدتی ماندگار گشتند. ماندگاری آنها در آنجا، سبب شد تا با برخی از قبایل عرب وصلت کنند و تازی شوند.

فاضی عبدالصمد سربازی می‌گوید: «دسته‌ای از بلوچ‌ها در زمان فاروق اعظم<sup>۱۰</sup> رضی الله عنه در نتیجه معاهمه به بصره منتقل شدند و پس از آن به سبب ضروریات نظامی به شام و انطاکیه رفتند، پس از شهادت حضرت سیدنا حسین رضی الله عنه، معترضانه از شام (حلب) خارج شده و به وطن اصلی خویش بلوچستان رسپار گردیدند. و آن شعر<sup>۱۱</sup> هم مربوط به همین گروه از بلوچ‌هاست و اصلاً بدین معنا نیست که قوم بلوچ قبل از آن در بلوچستان نبود و پس از آمدن مهاجرین از شام در بلوچستان بلوچ دیده شده است؛ زیرا که با شواهد تاریخی این حقیقت مسلم شده است که بلوچ‌ها هزاران سال پیش در بلوچستان زندگی می‌کردند.» (سربازی عبدالصمد، ۱۳۷۸: ۲۰)

### مذهب و کیش بلوچان در گذشته و حال

در باره کیش بلوچها در زمانهای گذشته، سخن بسیار گفته‌اند. در باره کیش پیش از اسلام برخی زرتشتی و برخی دیگر بت پرست گفته‌اند. ولی سند معتبری در این زمینه در دست نیست. اما پس از اسلام بیشتر منابع تاریخی بلوچان را در گذشته، مسلمان و شیعه معرفی می‌کنند. «منابع تاریخی، طوایف کوچ (کوفچ) یا قفص را پس از اکراد طبرستان از کهن ترین عشاير شیعه مذهب ایران گزارش می‌دهند.» (جوانشیر، ۱۳۷۸، ۱) استخري، در کتاب مسالک و ممالک آورده است: «مردم بلوچ شیعث باشند» (اصطخری، ۱۳۶۸، ۱۴۳) «نویسنده‌گان مسلمان چون ابن حوقل، مقدسی، و نظام الملک به روشنی به بلوچان شیعه و کرمانیان سنی اشاره دارند.» (سید سجادی: ۵۵)

بلوچ‌ها در گذشته نه تنها پاسداران تشیع در نواحی ایالت بلوچستان امروزی بوده‌اند، بلکه مبلغان و مرؤجان شیعه در سند و پنجاب نیز بوده‌اند. محمد قاسم فرشته<sup>۲۲</sup>، معتقد است: میر شهداد بلوچ پسر چاکرخان، بنیانگذار و مروج شیعه در ملتان به شمار می‌رود. در ایام حکومت حسین لنکاه (شیعه‌منصب) (۹۰۸ یا ۹۰۴) بر ملتان، ملک سهراب بلوچ همراه قوم خود «روهیله» و سرداران قبیله سهیلیه جام بازیزد و جام ابراهیم به ترتیب از کچی و مکران و سند به ملتان مهاجرت کردند و از طرف حسین لنکاه در نواحی قلعه «کوت کرور» تا «دنکوت» و «سنیت پور» مسقر شدند به همین دلیل امروز اکثریت قاطع بلوچ‌های سند و پنجاب شیعه هستند. (عارفی، ۱۳۸۵: ۴۳)

بلوچها خود را از دوستداران و هواداران اهل بیت پیامبر، بویژه امام حسین می‌دانند. هچنانکه گفتیم، آنها می‌گویند که نیاکانشان در سالهای نخست پیروزی تازیان بر ایران به سرزمین حجاز و شام رفتند و در آنجا از جان فشانان و سربازان امام حسین و بنی‌هاشم بوده‌اند. اما پس از این که امام شهید می‌شود تحمل زندگی در آنجا را از دست می‌دهند و از آنجا، به حالت قهر دوباره به سرزمین مادری خود برمی‌گردند.

بسیاری از شاعران بلوچ، در دوره‌های گذشته و حال، با ستایش از چاریار پیامبر (خلفای راشدین) به ستایش اهل بیت پیامبر، بویژه امام حسین نیز پرداخته‌اند. بیشتر حماسه‌های دینی بلوچان را جنگها و دلیری‌های حضرت علی، تشکیل می‌دهد. امروزه بلوچها، مسلمان و بیشتر آنها، مذهب اهل سنت دارند. شیعیان بلوچ، بیشتر در ایالت‌های سند و پنجاب پاکستان بسر می‌برند و در ایران نیز طایفه‌های شیعه بلوچ، در استان سیستان و بلوچستان (شهرهای زابل و ایرانشهر) در برخی از شهرهای استانهای دیگری مانند کرمان و هرمزگان و فارس، زندگی می‌کنند.

علاوه بر مسلمانان سنی و شیعه، مذهب «زگری (zegri)» نیز در چند سده گذشته، در میان بلوچها روایی داشته است. و امروزه نیز پیروانی دارد که بیشتر آنها در بلوچستان پاکستان و شهر تربت (کنیج) و رخشان و زامران و... زندگی می‌کنند.

ذکریسم یا ذگریسم (در میان مردم محلی زگری) مذهبی است که تقریباً از قرن شانزدهم میلادی در مکران، ناحیه جنوبی بلوچستان، شکل گرفته و گسترش یافته است. پیروان این مذهب اساساً از این جهت «زگری» نامیده می‌شوند که به ذکر یعنی عبادت خدا از طریق تکرار اسمی مربوط به وحدانیت او در حال تمرکز، اهمیت

اساسی می‌دهند. (هوشنگ، اج: ۲۳)

ذگریسم تلاقی ویژه‌ای از یک جریان اسلامی با سنن و فرهنگ بومی در بلوچستان است. (همان، ۱۱) در مورد بانی و موسس ذگریسم هنوز ابهامات زیادی وجود دارد... ولی در دیدگاه ستی، اغلب از محمد اتکی به عنوان مهدی و بنیانگذار ذکریسم یاد شده است. (همان: ۲۵)

### قوم بلوج در شاهنامه فردوسی

یکی از کهن‌ترین مآخذی که به این قوم اشاره دارد، شاهنامه فردوسی است. فردوسی در حماسه ملی از بلوچان؛ به عنوان مردمانی بسیار دلیر و جنگجو و سپاهیانی رشید نام می‌برد. در در داستان سیاوش، هنگامی که سیاوش در نبرد با افراص ایاب سپاهیان خود را فراهم می‌آورد، می‌گوید:

دلiran جنگی ده و دو هزار  
زگیلان جنگی و دشت سروج  
گزین کرد شاه از در کارزار

(نامه باستان، ج ۳، ۳۵)

گزین کرد از آن نامداران سوار  
هم از پهلو پارس و کوچ و بلوج  
سپور پیاده ده و دو هزار

فردوسی در داستان کیخسرو، دلیری و بسامان بودن سپاهیان بلوج این گونه، می‌ستاید:

که با رای و دل بود و با مغزوتوش  
بـدـآـهنـ، گـهـ رـزـمـ، مـانـدـ بـادـ  
سـکـالـیـدـهـ جـنـگـ وـ بـرـآـورـدـهـ خـوـچـ  
برـهـنـهـ يـكـ انـگـشتـ اـيـشـانـ نـدـیدـ  
هـمـىـ اـزـ درـفـشـشـ بـيـارـىـدـ جـنـگـ  
بـداـنـ شـادـماـنـ گـرـدـشـ رـوزـگـارـ  
بـدـیدـ آـنـ سـپـهـ رـاـ، رـهـ بـرـ دـوـ مـیـلـ  
بـرـ آـنـ بـخـتـ بـيـدارـ وـ فـرـخـ زـمـینـ

(نامه باستان، ج ۴، ۲۳)

...پـسـ گـستـهـمـ آـشـکـشـ تـیـزـهـوـشـ  
يـكـیـ گـرـزـدـارـ اـزـ نـزـادـ قـبـادـ  
سـپـاهـیـ زـگـرـدانـ کـوـچـ وـ بـلـوـجـ  
کـهـ کـسـ درـجهـانـ پـشتـ اـیـشـانـ نـدـیدـ  
درـفـشـیـ بـرـآـورـدـهـ پـیـگـرـ بـلـنـدـ  
بـسـیـ آـفـرـیـنـ خـوـانـدـ بـرـ شـهـرـیـارـ  
نـگـهـ کـرـدـ کـیـخـسـرـوـ، اـزـ پـشتـ پـیـلـ  
پـسـنـدـ آـمـدـشـ سـخـتـ وـ کـرـدـ آـفـرـیـنـ

اشکش قبادان از سرداران ایرانی و فرمانده سپاه بلوچان است. این سپاه دلیر، سراپا پوشیده در آهن و زیناوند بود و با پرچمی که نشان و نگاری پلنگانه داشت؛ در دو میل برده و بسامان در پی یکدیگر ایستاده بودند.

فردوسی در جایی دیگر از شاهنامه، ستیز بلوچان را با انشیروان به نظم می‌کشد. این رخداد هنگامی است که شاه به هند رفته بود و در حین برگشت به ایران شنید که در زمان نبودنش، در ایران گیل‌ها و بلوچ‌ها دست به غارت و چپاول گشوده‌اند.

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| که گشت ازبلوچی جهانی سیاه    | به راه اندر آگاهی آمد به شاه  |
| زمین را به آب اندرانداختن    | زبس کشن و غارت و تاختن        |
| زنفرین، پرآگنده گشت آفرین    | زگیلان تباہی فزون است ازاین   |
| برآمیخت اندوه با خرمی        | دل شاه نوشیروان شد غمی        |
| شد از بیم شمشیر ما چون پرند  | به ایرانیان گفت: «الان و هند  |
| همی شیر جویم پیچان زمیش      | بسنده نباشیم با شهر خویش      |
| به پالیز گل نیست بی رنج خار  | بدو گفت گوینده که: «ای شهریار |
| زیهر پرآگندن گنج بود         | هم آن مرز تا بود با رنج بود   |
| بکوشید، با کاردانان پیر      | زکار بلوچ، ارجمندار دشیر      |
| نه از بندورنج ونه پیکارو جنگ | ثند سودمندی به افسون و رنگ    |
| بپوشید برس خویشن اردشیر      | اگر چند بُد این سخن ناگزیر    |
| به سوی بلوچ اند آمد زراه     | زگفتار دهقان برآشافت شاه      |

شاه با شنیدن این سخنان، سپاه خود را دستور داد و گفت:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| و گر تیغ داران و مردان گرد | که از کوچیان هر که یابید خرد |
| نباید که یابد رهایی یکی    | و گر انجمن باشد ار اندکی     |
| سوار و پیاده بستند راه     | چوآگاه شد لشکر از خشم شاه    |
| زن و مرد جنگی و کودک نماند | از ایشان فراوان و اندک نماند |
| بلوچی نماند آشکار و نهان   | بیود ایمن از رنج شاه جهان    |